

چند نکته پیرامون پاسخ های کانال «رمزپروزی» و گردانندگان آن به انتقاد «همه با هم»

آقای بهروزستوده به انتقادهای پاسخ نداده اند و استدلالی نفرموده اند و صرفاً به ادعاها و دفاع کلی از تو «همه با هم» و تداوم پرخاشگری با مخالفان خود اصرار و بسنده کرده و مدعی اند که هیچ انقلابی و هیچ جنبشی بدون همه با هم صورت نگرفته است. البته اگر از انقلاب و جنبش سخن می گوئیم قبل از همه داریم از خواست ها و مطالبات واقعی یک جنبش و یک جامعه سخن می گوئیم و از آن نوع صف آرایی ها و اتحادی که حول آنها صورت می گیرد. یعنی از مبنای اتحادها و مشروط بودن آن ها به مطالبات سخن می گوئیم و نه از اتحاد و یا همه با هم کلی و قائم به ذات. اما مطالبات نه از ذهن و گرایش این فرد یا آن جریان بلکه از متن خود جامعه و مطالبات واقعی آن از یکسو و تاریخ و تجربه های صورت گرفته آن جامعه از سوی دیگر قابل فهم است و باید مستند به آن ها باشد.

نسبت اتحاد و مطالبات پایه ای

۲- اگر پای مطالبات به میان بیاید و اتحاد براساس آن ها مطرح شود، آنگاه روشن می شود که جامعه کنونی در خطوط پایه ای دارای یک گفتمان و مطالبات یکدست نیست مگر آنکه ایشان و همفکرانشان بخواهند خودخوانده از جانب آنها سخن گویند و آن ها را قالب گیری کنند و بگویند مرکز عالم آن جایی است که من ایستاده ام. البته پذیرش واقعیت رویکردها و گفتمان های مختلف مستلزم باور عملی به دموکراسی است و نه آن که آن ها را وابسته و یا تحت نفوذ حکومت اسلامی قلمداد و معرفی کردند (مثل خود رژیم نسبت به مخالفانش) - کاری که آقای ستوده در گفتار قبلی خود ادعا کرد. پس از پذیرش این واقعیت و در راستای تلاش برای مادیت بخشیدن به آن می توان به همگرایی گرایش ها و یا گفتمان های متفاوت و چه بسا متفاوت اهتمام ورزید. مهم آن است که بدون لباس مبدل و بدون ماسک روی پای خود ایستاده باشیم. از همین رو سلطنت و دیگران نیز با سیمای واقعی خود روی صحنه وارد شوند. اگر می توانستیم در انقلاب بهمن خمینی را وادار کنیم که بلا سیمای واقعی و پلاتفرم واقعی و زهرناک خود- حکومت اسلامی و ولایت فقیه- روی صحنه ظاهر شود، هیچ گاه به چنین سیاهچاله وحشتناکی نمی افتادیم.

۳- پس تا اینجا شعار همه با هم با اتحاد حول مطالبات پایه ای و راستین یک جامعه فرق اساسی دارد. چنانکه کارگران و دانشجویان و معلمان و بازتشیستگان در همین خیابانهای تهران و دیگر شهرها در کنار طرح مطالباتشان شعار کارگر معلم دانشجو و.. اتحاد اتحاد سرمی دهند. با چنین رویکردی معلوم می شود که مشخصاً بخش بزرگی از جامعه کنونی ما - کارگران و معلمان و بازتشیستگان و دانشجویان و... دارند از مبارزه علیه استبداد دینی در هم آمیخته با استثمار نیروی کار و کالائی شدن آموزش و دانشگاه و تبعیض و نیز استثمار مضاعف زنان و.. سخن می گویند. کارگران در بیدادگاه رژیم از محاکمه نان کار آزادی سخن به میان می آورند. برای آنها پیوندان (معیشت) و کار (نیروی کار) و آزادی از هم جداناپذیرند. عدالت اجتماعی برای آن ها فقط علیه اربابان کنونی نیست...

۴- «همه با هم» آن گونه که می خواهد وانمود کند معصوم و بدون رویکرد مشخص نیست بلکه فقط به شکل پوشیده پلاتفرم و کالای قاچاقی را با خود حمل می کند. تجربه انقلاب بهمن به ما آموخته است، هم چون رانندگان ناشی که فقط روبرو را نگاه می کنند فقط روبرو را نگاه نکنیم و نسبت به خطرات موجود در پهلوهای خود هم هشیار باشیم: «اما از آن جا که «همه» بسیط و یکدست در جهان واقعی وجود خارجی ندارد لاجرم از یکسو ولو بالباس مبدل و ماسک بر چهره بطور اجتناب ناپذیر هژمونی و پلاتفرم یک گرایش معین را یدک می کشد و ثانیاً به همان اندازه مهم به خود اجازه می دهد که بنام همه و از سوی همه سخن بگوید. و دقیقاً ارائه و اصرار بر چنین معجون های ناموجودی است که بسهم خود مانع شکل گیری طبیعی و

ضروری آرایش جامعه و نیروها حول گفتمان های واقعی خود و سپس ایجاد مراد و مناسبات و احیای اتحاد عمل و همسوئی حول اشتراکات در برابر استبداد حاکم می گردد. این فاجعه حکومت اسلامی از قبل همه باهم و سخن گفتن به نام همه از انقلاب بهمن شروع شد و هم چنان دست از سرما و مدعیان اپوزیسیون بر نمی دارد».*

۵- مشخصا در ایران این شعارمزارتجاع و ترقی خواهی را در هم می ریزد؛ در ایران وجوددو نهاد سنتی سلطنت و مذهب از دیرباز بر جامعه سلطه و نفوذ داشته اند و ضمن رقابت با همیاری یکدیگر جامعه را کنترل کرده اند. انقلاب بهمن نظام استبدادی سلطنت را سرنگون کرد بی توجه به خطر عظیم نهاد مذهب که در پهلوی ما در خود ما و در بطن جامعه و در میان صفوف جنبش جاخوش کرده بود. بهمین دلیل دو شرط لازم حرکت به جلو در جامعه ما مستلزم عبور از این دو نهاد ارتجاعی است و پناه بردن به یکی در مقابل آن دیگری سم مهلک و حرکت در حلقه معیوبی است که خود فاجعه شکست انقلاب بهمن حاصل آن بود. البته علاوه بر دو شرط لازم فوق برای برداشتن گام ترقی خواهانه و رو به جلو داشتن سویه ضد سرمایه داری در زمانه ای که سلطه یک درصدی ها و بر ۹۹ درصدی ها یک معضل جهانی است و از جمله یک معضل وطنی است مواجهیم که به عنوان یک شرط اضافی و لازم برای ترقی خواهی بشمار می رود؛ گویان که با دو شرط لازم فوق از جهاتی متفاوت است و چون تجربه نشده است و بدلائل اوضاع و احوال جهانی حول این سمت گیری شکاف بزرگی وجود دارد که باید در بستر مبارزه علیه استبداد حاکم و در راستای فشار برای چنان راستائی از سوی جنبش کارگران و زحمتکشانش رابطه آن ها به شکل اصولی و درست تنظیم شود. اما در مورد دو شرط دیگری که تجربه شده و جامعه با انقلاب خود یکی از آن ها را سرنگون کرده و در صدد است این دومی را نیز برافکند چنین نیست. نظام سلطنت که با انقلاب مردم ایران (گویان که نمی تواند نقص تک بنی بودن آن را نادیده گرفت) سرنگون شده باید هم چنان منزوی مانده و افشاشود (بویژه برای نسل های جدید با فعال کردن حافظه تاریخی مردم ایران و خطر پنهان ماندن آن در زیرنکت حکومت اسلامی) تا این که نتواند سوار بر فاجعه حکومت اسلامی و پشتیبانی نیروهای ارتجاع جهانی دوباره از پنجره وارد شود؛ تا بالآخره ما هم بتوانیم از گذشته استبدادیمان و از این دوگانگی و شیزوفرنی تاریخی نهادی شده شاه-مذهب کنده شویم و به دوران بلوغ بشرامروزی پا بگذاریم. جامعه اگر بخواهد از دومعضل و بحران تاریخی موجود خود عبور کند و از منجلاب سیطره گذشته و مردگان بر خود و آینده خود بیرون آید به کابوس ورود زامبی ها به متن زندگی پایان بدهد چاره ای جز گذار از این شیزوفرنی تاریخی دونهاد ارتجاعی و دارای ریشه در رسوبات تاریخی ندارد. وگرنه حتم بدانیم که داریم شکل گیری یک فاجعه دیگر را تحت عنوان مبارزه با یک فاجعه موجود تدارک می بینیم و دوست داریم که هم چنان با رسوبات استبدادی کهن زندگی کنیم.*

در همین موردنگاهی به رویکرد آقای هاشم خواستار یکی از معلمان فعال و امضاء کننده بیانیه چهارده نفر بخوبی گویاست. و نشان دهنده آن است که شعار «همه با هم» گردانندگان رمزیروزی حتی با روح نویسندگان بیانیه داخل و رویکردلاقل برخی از امضاء کنندگان بیانیه نیز خوانائی ندارد:

او ضمن انتقاد تند و گزنده نسبت به استفاده از نام میدان شهیاد بجای میدان آزادی توسط رسان های سلطنت طلب در نوشته ای تحت عنوان میدان شهیاد یا میدان آزادی نویسد:

« در تمام دنیا ، از جمله ایران و اروپا همیشه استبداد دو پال قدرت داشته است، یکی روحانیت و دیگری شاه. با نگاهی به میدان امام خمینی اصفهان (پایتخت صفویان) کاخ شاه عباس را همچون نگینی در میان حجره های حوزه ی علمیه میبیند و در کنار رود خانه راین در المان باز قصر پادشاه را در کنار کلیسا می بینید. کشورهای اروپایی ابتدا کلیسا را از قدرت خلع و سپس قدرت را از پادشاه گرفتند (انگلیس) و یا از قدرت خلع کردند (فرانسه) ، ولی ایرانیان ابتدا پادشاه را از قدرت خلع و اکنون نوبت روحانیت است که از قدرت خلع کنند».*

۶- از همین رو طرح همه باهم در چنین جامعه ای چه بخواهیم چه نخواهیم تطهیر و زنده کردن و خاک پاشیدن به چشم مردم نسبت به یک نهاد ارتجاعی سرنگون شده است و اساسا در خدمت رجعت مجدد آن. مگر آن که از همین اکنون و نه فردا و فرداها که دیراست نسبت به آن هوشیار باشیم. البته این واقعیت در مورد جریانانی که آقای ستوده و نفره کار از آن حمایت می

کنند دیگر نباید امرپنهانی باشد و دم خروس، از هم اکنون پیداست (چنان که به گفته خودشان خیمه رسانه اشان را در حیات خلوت سلطنت طلبان برپا کرده اند). باین ترتیب همه باهم نه فقط به معنی انجماد مطالبات واقعی جامعه است بلکه قبل از همه به معنی ستروند سازی و منجمد کردن مطالبات خودهمین آقایان و مدافعان این شعار است. آیا مبارزه برای نوع نظام مورد نظر اعم از سلطنت و جمهوری و یا حکومت ولایت فقیه (برای طرفدارانش) امر جزئی محسوب می شود که باید فعلا بزرگوارانه از مطرح کردنش صرف نظر کرد؟ در انقلاب بهمین آیا روشن کردن مختصات اساسی نظام مورد نظر برای ادای دین به دموکراسی مهم بود؟ یا مسکوت گذاشتن آن؟ آیا نباید بل روشن کردن مشخصات نوع نظام، علیه نظام مبتنی بر حکومت مذهبی و ولایت فقیه افشاگری بی مهابا راه می انداختیم؟ پس نقلا ما با جمهوری خواهان و یا سلطنت طلبان شرمگینی مواجه هستیم که با لباس مبدل به صحنه می آیند تا از این طریق - و با گل آلود کردن آب- راه را برای کسانی که به موقع روی صحنه خواهند آمد و دارای صدای بلندتر و ریشه های سنتی و حمایت قدرت های جهانی و منطقه اند و غیره هستند هموار کنیم (همانطور که روحانیت و خمینی در زمان دو چنین موقعیتی قرارداد شدند) تا با سهولت بیشتری سکان جنبش را بدست گیرند. در انقلاب بهمین نیز چنین شد و بخش هایی از روشنفکران و کنشگران ملی و ملی- مذهبی و ملی گرا و حتی بدرجاتی بخشی از چپ ها با پیوستن به آن ها هموارکننده چنین مسیری شدند. پس نباید فراموش کرد که در پس و پشت همه این ها تلاش ها و «همه باهم» معصوم و زبان بسته هدف همانا کنترل سکان جنبش است. و البته در این میان شروع کنندگان و هموارکنندگان مسیر توسط افرادی چهره تر خود نیز برای قلندران و یکه تازان اصلی اسب تروائی بیش نیستند.

V- مساله اصلا ایراد به حمایت از اعتراض عده ای مبارز جسر در داخل نیست که طبعا حمایت از آن ها در زیر فشار سنگین رژیم وظیفه طبیعی هرفردانسانی است. ولی اولاً حمایت از آن ها با تبدیل کردن آن ها به اسب تروا برای پیش بردن یک گفتمان و سناریوی مورد نظر بالکل متفاوت است و خدمت واقعی به آن ها نیست. ثانیاً وقتی آن ها در داخل درخواست استعفای خامنه ای را مطرح می کنند، و در شرایط سرکوب طرح این قبیل شعارها و هزینه های آن قابل فهم است، گرچه علیرغم یک گام مهم به جلو که حاصل فضای خیزش پس از دیمه است، در کنه خود ادامه و یا بقایای همان توهمی است که سالیان دراز از حکومت اسلامی مثلا خواست و انتظارات انتخابات آزاد را داشت، و طبعا چه بسا خود در تجربه از آن عبور کنند. اما آیا برای کسانی که در خارج نشسته اند تکرار طوطی وار آن جز خاک پاشیدن به چشم مردم ایران نیست (البته با فرض این که به توهم استعفای خامنه ای و توهم پراکنی حول آن باور نداشته باشند)؟ ثالثاً آنها از تک جوش های اعتراضی هستند که جامعه مستعدان است. اما در ایران فراک این نوع تک جوش ها، مدتهاست که اعتراضات پایدار و گسترده ای جریان دارد که هیچ تک جوشی بدون پیوند با آن ها و با حرکت از فراز سر آنان نه می تواند پایدار باشد و نه می تواند آن ها را به سوی خود جلب کند. باردیگر باید تاکید کرد که در ایران تحت حکومت استبداد مذهبی بدون شکل گیری یک زیرساخت محکم از جنبش های پایه (مثل سودان و...) برافکندن استبداد و تداوم مبارزه امکان پذیر نیست. این زیرساخت ها و خشت پایه ها به مثابه زیرساخت جنبش جنبش های سراسری با حضور کنشگران و فعالان بخش های مختلف جامعه از جمله کارگران و معلمان و دانشجویان و دیگر لایه های اجتماعی جامعه تشکیل می شوند. اکنون مدتهاست که در میدان عمل و زیر سرکوب و شکنجه و رنج و زندان چنین پدیده ای در حال شکل گیری است که پرواز از فراز سر آن ها با هر نیتی، راه بجائی نمی برد. بدون آن ها و تقویت و شکوفاساختن آن ها امکان تغییر واقعی محال است و هر اقدامی به شکل تک جوش و مشرف بر آن ها هم به سرعت سرکوب می شود و هم موجب یاس و ناامیدی.

ضمناً به آقای ستوده باید گفت که مساله نقد «همه باهم» امروز مطرح نشده است که ایشان به خود گرفته حتی آن ها را وابسته به رژیم و یا تخت نفوذ آن عنوان کند. برعکس این نقدی است که پس از فاجعه شکست انقلاب بهمین بل تقدشعار و انگاره «دیو چه بیرون رود فرشته در آید» صورت گرفته است و همواره مطرح بوده است. این که امروزه ایشان پس از

چهل ساله همان شعار را بدهند بدون درس گیری از گذشته بخودشان مربوط است. اما انتقادها به ایشان و به آقای نقره کار و مدافعان این رویکرد آنست که سعی کنند به عنوان خودشان کنشگری کنند. گرایش خودشان را نمایندگی کنند و بدون لباس مبدل حالا چه سلطنت طلب باشند ویا جمهوری خواه و یا چپ و یا هرچیزدیگر... بنام خودشان و گرایشی که به آن تعلق دارند سخن بگویند. از تمامیت خواهی ریشه دار جامعه ما که چپ و راست هم نمی شناسد یکی هم بنام «همه» سخن گفتن است فاصله داشته باشند. آنگاه وقتی روی پای خودشان ایستادند بدنبال فصل مشترک های واقعی بین گرایش ها و جریان های واقعا ضداستبدادی و خواهان دموکراسی بین جریان های ایستاده بر روی پای خود باشند. دیالکتیک خروجی اگر واقعا خواهان دموکراسی باشیم حاصل روی پای خودایستادن جنبش ها و یافتن فصل مشترک ها براساس آن است که به وحدت معنا می بخشد. پس بهتر است شیپور را از دهان گشادش به صدا در نیاوریم و از درس های چندین دهه اخیر بخصوص در همین خارج از کشور که با همین شعار «همه باهم» بروی صحنه آمدند و حباب وارترکیدند بیاموزیم. هم چنین به آقای مسعودنقره کار وقتی می گوید این «همه باهم» با «همه باهم» خمینی فرق دارد باید گفت که قبل از آن که آن را بکارگیرید و فراخوان دهید بهتر بود و هست که اول تفاوت ها را می گفتید تا برای همگان معلوم شود که پشت این شعار «معصوم و زبان بسته» چه چیزی نهفته است.

از مدافعان همه باهم و مشخصا این دوستان انتظار می رود که آنقدر «دموکرات» باشند که بنام «همه» سخن نگویند و بسهم خود وجودرویکردهای دیگر را برسمیت بشناسند. چرا که این نخستین معیار و شاخص باوربه دموکراسی در همه جوامع محسوب می شود. در گام دوم باید به آن ها گفت بحث فقط خوش آمد و غیرخوش آمدن نیست بلکه اساسا این شعار به هدف خود اگر که سرنگونی نظام استبدادی در راستای گسترش دموکراسی باشد خدمتی نمی کند. اعتمادجنش های اعتراضی مردم ایران را نمی توان با این نوع شعارها جلب کرد. رژیم هم چنان ها و تجربه دیده است که به سهولت تک جوش هائی را که نتوانند با جنبش ها گره بخورند و همراه شوند جدا جدا و بسادگی درهم کوبد و هزینه مبارزه را بالا برد.

و کلام آخر: حمایت از مبارزان و زندانیان داخل آرد و دستتان درد نکند! امل حمل کردن یک پلاتفرم ناکجاآبادی و با لباس مبدل هرگز!

تقی روزبه - ۱۸ اوت ۲۰۱۹

* به نقل از مقاله:

سریال تمام نشدنی حباب های سیاسی!

https://taghi-roozbeh.blogspot.com/2019/08/blog-post_3.html#more

رمزپیروزی:

<https://www.youtube.com/watch?v=ScGEEv-sAFM>

میدان شهید یا میدان آزادی-هاشم خواستار

* - https://ehterameazadi.blogspot.com/2019/08/blog-post_999.html